

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

امام صادق عليه السلام درباره‌ی ریاضت

می‌فرماید که ثلاثةٌ منها في رياضه النفس ... فأياك  
أن تأكل ما لا تشتهيهِ.

خدمت رفقا و دوستان عرض شد که کلّ این

حدیث شریف عنوان بصری در ریاضت نفس است

و تمام فقراتش، فقرات عبوردهنده‌ی انسان است از

مراحل نفس و از تخیلات و توهمات و امثال ذلک،

چه آنچه که تا به حال خدمت رفقا و دوستان عرض شده و چه آنچه که پس از این به توفیق الهی خدمت رفقا عرض خواهد شد همه‌ی اینها در راستای عبور ما از تخیلات و توهمات است و به کارگیری این فقرات تأثیر مستقیم در تبدل و تحوّل انسان دارد و عدم متابعت از این فقرات باعث انحطاط انسان و غلطیدن در عالم دنیا و نفسانیات است و بزرگان تأکیدی که در این مساله نسبت به شاگردان داشتند، بی‌خود نبود، مطلب اینطور نیست که همه‌ی ما بخواهیم مساله را به ولی خدا و امام زمان علیه‌السلام ارجاع بدهیم و خود را کنار نگه داریم و آسوده‌خاطر دست به هر کاری بزنیم، مطلب اینطور نیست، در زمان رسول خدا هم اینطور نبود، در زمان امیرالمؤمنین هم نبود، در زمان هیچکدام از ائمه به این شکل نبود، امام علیه‌السلام به آن میزانی که فرد اهتمام و صداقت و صفای ضمیر دارد و به آن مقدار که خود را تسلیم کرده به همان مقدار جلو می‌برد نه بیشتر، اضافی بر آن مقدار حرکت نمی‌دهد، تا فردی خود را تسلیم ولایت نکند، چو درد در تو نبیند

که را دوا بکند؟

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک \*\*\*

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند<sup>۱</sup>

تا محمد بن مسلم نیامد پیش امام صادق و  
عرض حال نکرد و درد خود را بیان نکرد و از آن  
حضرت چاره جویی نخواست، امام صادق هم او را  
هدایت نکردند، آمد پیش حضرت و آن مشکل خود  
را مطرح کرد و میزان تسلیم خود را هم به آن  
حضرت عرضه داشت، البته عرضه داشتن در اینجا  
معنا ندارد، چون ولی خدا بدون سخن و گفتگو  
می فهمد و اطلاع دارد و نیازی به صحبت کردن  
ندارد.

یک وقتی یکی آمده بود مشهد، من خدمت  
مرحوم آقا بودم آمد و خیلی نسبت به ایشان ابراز  
ارادت و محبت و تسلیم و انقیاد و امثال ذلک، من  
هم در آنجا نشسته بودم، کیفیت صحبت کردن و  
تکلم ایشان بنحوی بود که هر کسی در آنجا بود  
می گفت در روی زمین از این مطیع تر و منقادتر کسی

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ، غزلیات، غزل شماره ۱۸۷

نیست یعنی با عبارات و کلمات و جملات بنحوی  
ارادت خودش را بیان می‌کرد که واقعا دل سنگ به  
حال این فرد می‌سوخت که چه قسم خود را در  
معرض این اطاعت درآورده است، وقتی که رفت،  
مرحوم آقا به من

فرمودند: خب این را چگونه یافتی؟ گفتم:

همه‌اش مجاز بود، ایشان خندیدند و فرمودند: بله همینطور است. خب ببینید، خب چی می‌تواند... من نمی‌خواهم ادعا بکنم بالاخره ما هم از کیفیت رفتار مرحوم آقا فهمیدیم والا ما چه می‌فهمیم که حالا این در باطنش چه خبر است و نیست و اینها، گفتم همه‌اش مجاز بود.

یک فرد دیگری که هنوز هم حیات دارد و فرد بسیار خوبی است اهل تهجد و اهل مراقبه کذا و کذا ولی خب بالاخره مساله‌ی تسلیم یک مساله‌ی دیگری است مساله‌ی انقیاد یک مطلب دیگری است، نامه‌ای برای مرحوم آقای حداد نوشته بود که بعداً خود ایشان گفت که من در نامه چه نوشتم، یعنی سالهای بعد، بعد از فوت مرحوم پدرمان، نامه را من ندیدم ولی در همان سفری که به اتفاق مرحوم والد، ما در کربلا بعد از مکه مشرف شده بودیم که من سنم تقریباً هفده سال بود من نشسته بودم که مرحوم حداد آن نامه را دادند به آقا، بازش هم نکرده بودند، فرمودند: که آقا یک نامه‌ای از همچنین

شخصی آمده است و شما مطالعه بکنید و جوابش را هم بدهید، شما مطالعه بکنید و جوابش را هم بدهید همین طوری، ایشان همان جا نامه را باز کردند مطالعه کردند و فرمودند آقا مجاز است، بستند و دوباره گذاشتند سر جایش، خُب ببینید! بعد ایشان به من گفت البته من با ایشان صحبت نکردم ایشان گفت که من یک نامه‌ای به مرحوم آقای حداد نوشتم و من فهمیدم که این همان است و مطالبی که ایشان در آنجا گفت مطالب غریبی بود یعنی شما چه هستید، شما بحر هستید، شما دریا هستید، مساکین را دریابید، چه کنید، چه کنید، اینها را نوشتند، ولی اولیاء خدا نیازی به قسم و آیه ندارند. او نگاه می‌کند می‌فهمد، حالا هرچی می‌خواهی جلویش ملق بزن، خُب بزن، خودت را خسته کردی، او دیگر احتیاج ندارد که بیای برایش قسم ... بعضی‌ها می‌آیند نه، همان کنار می‌نشینند آدم یک نگاه می‌کند می‌فهمد که نه این دنبال قضیه است، نه حرفی می‌زند، نه مطلبی می‌گوید، نه هارت و پورتی می‌کند، نه داد و بیدادی می‌کند، نه وقت ملاقاتی می‌خواهد و نه

اصرار و تلفن پشت تلفن، پشت تلفن، پشت تلفن و زندگی برای آدم نمی‌گذارد، نه! کار خودش را می‌کند و راه خودش را هم می‌رود و بدون اینکه خلاصه بیش از آنچه که ابراز کند، از درون می‌برد و از باطن آن مقدار را می‌گیرد، لذا اولیاء الهی همه‌ی افراد را به این سمت دعوت می‌کنند می‌گویند به جای اینکه این همه دادوبیداد کنی و بگویی آقا فلان، آقا فلان برو خودت را درست کن، ما هوا را داریم، اگر هوا را نداشتیم، که این فکر و خیالات در سر شما نبود، چیزهای دیگر بود.

امام علیه‌السلام هم همینطور، اولیاء خدا هم همینطورند، عرفاء باللّه هم همینطورند، اینها نیاز به گفتن و شنیدن و تقریر و اینها ندارند نیاز به این مسائل ندارند آنها خود راه را نشان می‌دهند و اگر شخصی بدنبال این راه نمی‌رود دیگر توقع و تقاضایی هم نباید داشته باشد، دیگر نباید مطلبی را که مطرح می‌شود آن را بخواهد هی به زبان بیاورد و خود را عرضه بدارد و مساله هم مشخص است و روشن است کی عمل می‌کند و کی عمل نمی‌کند کی

به مطالبی که گفته می شود ترتیب اثر می دهد.

من چند روز پیش بود یک مطلبی شنیدم،

نشیده بودم و بسیار مساله، مساله برایم خوشایندی

بود یکی



از دوستان نقل می‌کرد و می‌گفت در زمان مرحوم آقا، یک وقت من با ایشان یک قراری داشتم و منتهی در آن موقع مسافرت بودم، قرار بود بیایم و بعد بیایم مشهد، اتریش بودم و در آنجا خانواده‌ای بود از دوستان ما و پدر آن خانواده مریض شده بود در تصادفی، دیگر فلج شده بود و افراد خانواده آمده بودند آن را پرستاری می‌کردند. آنجا تا یک همچنین قضایایی اتفاقی می‌افتد فوراً می‌برند در همین مراکز و جاهای دولتی و اینها، دیگر در منزل که نگه نمی‌دارند ولی این خانواده‌ی مسیحی این را آورده بودند در پیش خودشان و تمریض می‌کردند و پرستاری می‌کردند و بچه‌های خانواده جمع شده بودند در آنجا و محفل و منزل را گرم نگه می‌داشتند، که تأثیری آنجا پیدا نشود، زحمتی نسبت به کسی در آنجا بواسطه‌ی همین مُمرَضیت و پرستاری پیدا نشود و خلاصه خواهرها و برادرها کاملاً محیط، محیط صمیمی و گرمی بوجود آورده بودند و این بنده خدا را پرستاری می‌کردند و در آن موقع ایشان می‌گفتند اینها به من یک نیازی داشتند از نظر بعضی

از مساعدت‌ها و اینها، من تماس گرفتم با مرحوم آقا، بعد، گفتم که آقا یک مساله‌ای هست که بعضی‌ها در اینجا به من نیاز دارند یک مشکلی پیش آمده اگر می‌فرمائید بیایم اگر نه یک مقداری به تاخیر بیندازم ایشان گفتند: نه آقا به تأخیر بینداز، بالاخره ما اینجا هستیم هر وقت آمدید، که ما را می‌بینید دیگر، ما آنجا بودیم و دو یا سه هفته‌ای بعد آمدیم و رفتیم خدمت ایشان و ایشان فرمودند، خب چه بود آن قضیه ای که شما...؟ ایشان می‌گفتند من آدمم از مساله بگذرم گفتم: نه آقا چیز مهمی نیست گفتند: نه! بگوئید چه بوده؟ دیدیم نه قضیه مساله‌ای است که باید بگویم، ما مطلب را برای ایشان گفتیم که قضیه اینطور است و این افراد به این کیفیت و این شکل و اینطور بودند و این خانواده مسیحی اینطور بودند، ایشان فرمودند وقتی اینها را شنیدند فرمودند اینها شیعیان امیرالمؤمنین در روز قیامت هستند، ببینید! شیعه‌ی امیرالمؤمنین، در روز قیامت می‌آید و در صف شیعیان می‌ایستد.

این حرف را یک ولی خدا دارد می‌زند نه من

و امثال من، کسی که از نظر علمی اعلم زمان خودش در فقه و اصول بوده، از پشت کوه نیامده، در فلسفه صاحب نظر بوده، در عرفان و مسائل آن که هیچ، حالا آن دیگر بماند، این فرد این حرف را می‌زند یعنی کسی حرف می‌زند که به تبعات حرف خودش از نظر فقهی و حقوقی آگاه و مطلع هست که چه می‌گوید، و اما در مقابلش هم بشنوید رفقا،

در مقابل هم بشنوید که فرمودند در خانواده‌ای که آن خانواده شیعه امیرالمؤمنین هستند به اسم، ولی مرامشان در روابط بین خود، مرام ممضی و مورد رضایت امیرالمؤمنین نیست، در روز قیامت در صف مخالفین امیرالمؤمنین آنها را نگاه می‌دارند، هیچ برو و برگرد هم مساله ندارد، مسیحی و یهودی می‌آید در صف شیعیان و به بهشت می‌رود و در کنار امیرالمؤمنین، یعنی این خانواده در بهشت در جوار امیرالمؤمنینند، شوخی ندارد قضیه، خدا که نمی‌آید به ظاهر ما و به زی آراسته ما نگاه کند و به محاسن و عمامه ویافرض کنید که به تقدس و آن وضعیت ظاهر نگاه کند! نه به علم ما نگاه می‌کند، نه

به تقدس، نه به شؤونات، نه به موقعیت اجتماعی، نه  
به موقعیت دینی، به هیچ چیز کار ندارد می رود به آن  
دل نگاه می کند و واویلا و واویلا که یک مرتبه آن

کسی

که در این دنیا خودش را پیشوا می‌دانست  
مورد مراجعه انام می‌دانست، مورد توجه انام  
می‌دانست می‌آید و در صف یهود و نصاری محشور  
می‌شود و یهود و نصاری که بر اساس فطرت  
خودشان و بر اساس آموزه‌های دینی خودشان عمل  
کردند و به انسانیت عمل کردند و به مبانی توحید  
خب می‌توانستند بردارند آنها را در خانه‌ی سالمندان  
بگذارند دیگر، این را برداشتند آوردند بین خودشان  
نگه داشتند، می‌آیند، می‌روند، کمک می‌کنند به مادر  
خانه، کمک می‌کنند، به چه کمک می‌کنند فلان این  
شخص و این افراد می‌آیند و مشمول ولایت  
می‌شوند یعنی چی؟

یعنی در همین لحظه، نه در روز قیامت، در  
همین لحظه که الان دارد این کار را انجام می‌دهد  
مورد عنایت و توجه خاص حضرت بقیةالله است،  
کی؟ یک خانواده مسیحی، به روز قیامت ما چکار  
داریم همین الان، تا الان پرداخته و آماده نشود که در  
روز قیامت آن ظهور را نمی‌تواند پیدا کند، هرچه  
هست مال الان است، الان این کاره، و الان که ما

می آئیم و دستور مرحوم آقا را می شنویم و اینکه فرمودند أَبْغَضُ الْأَشْيَاءَ عِنْدِي الطَّلَاقُ<sup>۱</sup> بدترین چیز در نزد من طلاق است و جدایی است را می شنویم و ترتیب اثر نمی دهیم ما یهودی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می کنیم، ما نصرانی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می کنیم، ما در روز قیامت با سر به قعر جهنم خواهیم رفت، گرچه خود را از شیعیان امیرالمؤمنین می دانیم!! مگر دنیا هرت و پرت است؟ مگر دنیا پوچ است؟ مگر دنیا اینقدر شیرتوشیر است؟ نه آقا هر چیزی حساب دارد، پدر آدم را می دهند دست آدم، این حرفها نیست، این حرفها نیست که هر کی بخواهد هر غلطی در اینجا بکند، و هر کار خلافی بخواهد در اینجا انجام بدهد، کار باید روی حساب باشد باید روی کتاب باشد، هر شخصی موقعیت خودش را دارد هر کسی تکلیف خودش را دارد و هر کسی وظیفه‌ی خودش را دارد.

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۶، ص ۵۴: عن أبي عبد الله عليه السلام، ما من شيء مما أحلّه الله عزّ و جلّ أبغضَ إليه في الطلاق؛ عوالی اللئالی الغریة؛ ص ۱۶۵: و قال صلی الله علیه و آله و سلّم: ما أحلّ الله شيئاً أبغضَ إليه من الطلاق.

غلط می‌کند آن کسی که بگوید یک حقی  
پایمال بشود به نفع کس دیگر، این دین، دین عمر و  
ابوبکر است نه دین امیرالمؤمنین، دین امیرالمؤمنین  
می‌گوید حق حق است هر کجا می‌خواهد باشد حق  
حق است چه پیش مادرشوهر می‌خواهد باشد یا  
پیش عروس باید باشد، تفاوتی نمی‌کند آنچه که حق  
است باید او انجام بگیرد و اگر یک جا آمد و یک  
شخص برخلاف دستور امیرالمؤمنین عمل کرد، چه  
پدرشوهر، چه مادرشوهر، چه پدر عروس، چه مادر  
عروس، چه عمه، چه خاله، چه قوم و خویش،  
تفاوتی نمی‌کند آنچه را که خلاف است، خلاف  
است هر کجا می‌خواهد باشد، خلاف است، و آنچه  
که حق است حق است هر کجا می‌خواهد باشد، این  
مبنا مبنای سلوک است، تمام شد. به نفع یکی و به  
نظر دیگری... این غلطها چی چی است؟ این

بازیها چی چی است؟ این حرفها چی است؟

این فرد می شود یهودی و آن فرد می شود شیعه‌ی  
امیرالمؤمنین، مساله این است خب حالا فرض کنید  
که ما می آئیم و چه می کنیم؟ از خود شرع ایجاد  
می کنیم، از خود دین ایجاد می کنیم، از خود و از فهم  
و تخیلات خود می آئیم و برای خود راه می سازیم،  
می آئیم برای خود مسیر و مکتب می سازیم، می آئیم  
برای خودمان دین می سازیم.

در این دنیا یک پا روی مورچه گذاشتن

خلاف است، یک پا، یک وقتی انسان مجبور است  
مورچه را از بین ببرد، افساد می کند، آن مطلبی  
نیست، یک وقتی نه، شما دارید توی بیابان راه  
می روید می بینید دارد مورچه راه می رود غلط  
می کنید پایتان روی مورچه بگذارید، حق ندارید،  
دارد به راه خودش می رود برای چه شما پایتان را  
روی مورچه می گذارید؟، اگر یک فرض کنید که  
موش بیاید در منزل شما چون افساد می کند باید او  
را از بین ببرید حتی اگر شده از بین نبرید و بردارید  
بروید توی بیابان بیندازید، ولی اگر دارید توی یک



بیابان حرکت می‌کنید یک جایی که اصلاً مساله افساد نیست این حیوان حیوان خداست، شما نمی‌توانید او را از بین ببرید این موذی نیست که الان در اینجا حکم از بین بردن او در اینجا مطرح باشد توی بیابان است حیوان است برای خودش دارد می‌رود، و زندگی‌اش را می‌کند، راهش را می‌رود، مورچه توی خیابان و بیابان و کوچه می‌رود، دنبال آذوقه می‌گردد شما نمی‌توانید انجام بدهید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام قسم می‌خورد می‌گوید: قسم به خدا اگر ماه را در دست چپ من و خورشید را در دست راست من بگذارند که یک دانه‌ی گندمی را، دانه‌ی جویی را به ظلم از دهان مورچه‌ای بگیرم این کار را نخواهم کرد<sup>۱</sup> چرا؟ چون امیرالمؤمنین به ناموس عالم خلقت پی برده است متوجه شده است که در این دنیا برای هر موجودی خداوند یک پرونده‌ای خاص به خودش را قرار داده است و همچنین برای من مکلف، طبق آن پرونده باید حرکت کنم مورچه‌ای که الان در اینجا هست حساب دارد چرا پایت را رویش می‌گذاری؟

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۶.

چرا دانه‌ی گندم را می‌خواهی از او بگیری؟ آن وقت  
شما در اینجا ببینید که کار ما به کجا رسیده، که چقدر  
در این مساله حقوق‌ها را تضییع می‌کنیم؟ مسائلی را  
در اینجا زیرورو می‌کنیم؟ نفوسی را در اینجا از بین  
می‌بریم؟ نفوس مستعده‌ای را در اینجا زیرورو  
می‌کنیم؟ چه ظلم‌ها می‌کنیم؟ چه باطل‌هایی را حق  
و حق‌هایی را باطل نشان می‌دهیم و انجام می‌دهیم و  
بعد هم می‌گوئیم سالکیم؟ سالک توی سرمان  
بخورد، سالک چی است؟ راه خدا دیگر چی چی  
است؟

راه خدا یعنی عمل به شرع و عمل به مبانی  
شرع این معنا معنای راه خداست این معنا معنای  
حرکت کردن در مسیر الی‌الله است والا همه‌اش  
لقلقه‌ی لسان است لقلقه‌ی زبان است، تحت  
احساسات قرار گرفتن است، تحریک شدن است،  
یک حرفی را یکی می‌زند، عکس‌العمل‌های جاهلانه  
بروز دادن است،

پس این که بزرگان می‌فرمودند هفته‌ای یکبار  
دوبار به این روایت نگاه کنید این برای همین است

که تمام این روایت، همه ریاضت در راه خدا و حرکت کردن در راه خداست همه‌ی این روایت در این معنا و در این سیر، انسان را جلو می‌برد و به انسان بیدارباش می‌زند و تا می‌خواهد این نفس بواسطه دورشدن از مطالب،

کناره‌گیری کند یک چکش می زند ولی اگر شما فرض کنید که روایت را بگذارید کنار، کلام امام صادق را بگذارید کنار، کم‌کم فراموش می‌شود، خب نفس هم آدم را می‌برد دیگه، خب نفس آدم را می‌برد، دوروبری‌ها آدم را می‌برند، سلام و صلوات‌ها آدم را می‌برند، می‌برند به جهنم سرنگون می‌کنند، همین صلوات‌ها، همین! کسی که صلوات می‌فرستد، تصنیف که نمی‌خواند صلوات می‌فرستد ولی این صلوات انسان را به جهنم می‌برد، به جای اینکه برای انسان ثواب و اجر در نظر بگیرد، چرا؟ چون ای کاش تصنیف خوانده می‌شد، این تصنیف می‌آید با جنبه حیوانی انسان و تخیلات انسان کار دارد و این می‌آید نفس را برمی‌گرداند و منقلب می‌کند و از آن انسانیت ساقط می‌کند و انانیت را در انسان تقویت می‌کند، آن چیزها که این کارها را نمی‌آورد آن چیزها را نمی‌آورد شهوات و فرض کن تخیلات و توهمات و از این حرفها است ولی آنچه که می‌آید انانیت انسان را بالا می‌برد و انسان باید الفرار و الفرار و الحذر و الحذر از او، از این سو به

آن سو بگریزد این مسائل است این بلند شدن‌ها و این نشستن‌ها، این صلوات فرستادن‌ها، این اعلامیه‌ها، این این طرف و آن طرف پخش کردن‌ها و این نشریه‌ها ... اینها می‌آید و انسان را از بین می‌برد، می‌آید آن جنبه‌ی فقر و عبودیت را متحول به جنبه‌ی تفرعن و ریاست و انانیت و استکبار و انکار و جهود می‌کند در قبال ولایت و در قبال پروردگار، می‌آید برای انسان اینها را می‌آورد.

هرکسی بر طبق خودش و بر طبق مسیر خودش و مرام خودش همین است، تفاوتی نمی‌کند هر کسی در هر جایی، برای یکی سلام و صلوات است برای یکی کف زدن است، برای یکی نمی‌دانم اعلامیه پخش کردن است برای یکی در روزنامه و این ورو آن و نوشتن است، برای هر کس یک چیز است پس این مسیری را که بزرگان تعیین کرده‌اند، نفس این مسیر یعنی بیدارباش، خود این مسیر یعنی بیدارباش، خود این راه یعنی بیدارباش، تا یک مقداری می‌خواهد انسان با دو نفر برخورد می‌کند یک مرتبه نگاه به روایت عنوان بصری می‌کند عجب

من امروز فریب خوردم من امروز گول خوردم، من  
امروز سرم کلاه رفت من امروز آنطوری که باید به  
این مساله توجه نکردم، من امروز زود عصبانی شدم،  
من امروز زود قضاوت کردم، من امروز سر بچه داد  
زدم، من امروز او را بی جهت تنبیه کردم من امروز با  
عیالم بد رفتاری کردم، من امروز با همسایه این حرف  
را زدم، هان! اینها را می آید در حالی که امام  
علیه السلام می فرماید نه حذر کن، احتیاط کن اول  
کاری را که می خواهی بکنی درباره اش فکر کن بعد  
انجام بده، تصمیم برای اینکه فردا این قضیه اتفاق  
نیفتد، می بینی هان فردا عوض شد، فردا با امروز  
تفاوت کرد، حالا اگر بگذاریم کنار، امروز یک مساله  
و فردا مساله ای دیگر کم کم کم کم همینطور آن مبانی  
کلی که به کنار می رود، به جایش آن توهمات و  
تخیلات جزئی می آید و جایش را می گیرد و نفس را  
بر آن توهمات و تخیلات ثابت می کند، مستقر  
می کند، نگه می دارد، خب وقتی که نفس در آنجا  
ثابت شد دیگر درک همان مطالب کلی که قبلا برای  
او آسان بود می بیند یک خورده سخت است مشکل

است، پذیرشش برایش مشکل است، دوماه پیش  
راحت می‌پذیرفتی دوماه پیش می‌گفتی بله آقا این





مساله درست است، بله آقا حق باشماست و ما در اینجا اشتباه کردیم و انشاءالله دعا بفرماید که دیگر تکرار نشود، ولی الان می گوید حالا ببینیم چه می شود، حالا ... نه شاید هم اینطور نبوده، بالاخره از آن طرف هم ما یک چیزهای دیگری داریم یک تکالیف دیگری داریم، مساله اینطور نیست که فقط یک طرفه باشد یک طرفه این آقا به قاضی رفته یک طرفه حرف زده! این حرفها را چرا دوماه پیش نمی زدی؟ چون فاصله گرفتیم فاصله که گرفتیم آن معیارها رفته کنار و بدون این که بفهمیم معیارهای دیگر آمده جای او را گرفته است.

سابق مرحوم آقا یک مطلبی را می فرمودند بسیار مطلب دقیقی بود و خودشان هم اینچنین بودند ایشان می فرمودند هر وقت انسان با کلامی از کلام معصومین روبرو می شود یا مطلبی از مطالب اولیاءخدا، باید خود را مخاطب این مطلب بداند اگر کسی این کار را کرد، این رمز پیروزی را دریافته و اگر این کار را نکرد باخته است، هر مطلبی، هر چه را ...، و من این را می دیدم، می دیدم یعنی با چشم

خود می دیدم وقتی که فرض کنید مرحوم آقای حداد ایشان صحبت می کردند حالا خطابشان به دیگران بود ولی از همه ی افراد مجلس کسی که به این مطالب توجه می کرد مرحوم آقا بود پانزده نفر توی مجلس بودند و قطعاً مرحوم آقا به آنها در آن حدی که ما اطلاع داشتیم حالا شاید البته مطالب اولیاء خدا بطن اندر بطن است و عمق دارد و مرتبه مرتبه است، ممکن است یک مرتبه اش به شخصی نخورد، ولی در مراتب بالایی بخورد و لذا آن شخص بر طبق فهم خودش نباید از زیر فهم مساله شانه خالی کند و بگوید خب این که گفتند به من نمی خورد، نه همان مطلب را در آن زوایای عمق باطنش و عمق دلش و نفسش باید آن مطلب را در خودش پیاده کند، بله ممکن است افراد دیگری باشند که آن مطالب بالا را متوجه نمی شوند تا بخواهند پیاده کنند پس هر کسی در قبال اولیاء خدا قرار می گیرد، در قبال مطالب معصومین قرار می گیرد یک روایتی از امام رضا علیه السلام می شنود شخصی برای او می گوید یا در کتابی می خواند احادیث ائمه علیهم السلام را مطالعه

می‌کند که واقعا کلید حیات انسان همین احادیثی است که از ائمه‌ی ما آمده و از مصعومین آمده باید این فرد در همان محدوده‌ی فهم خودش در همان محدوده، خود را مخاطب این حدیث بداند در همان محدوده، ما نمی‌گوییم بالاتر، بالاتر که نمی‌فهمد ولی دیگر خودش را بالاتر از او نداند، آخر درد اینجاست که ما همه عیوب را می‌خواهیم به دیگران نسبت بدهیم و خودمان را مبرا و منزّه از این مسائل بدانیم در حالی که آن کسی که مبرای از هر عیب است آن امام است، ما نیستیم ما برای رسیدن به ولایت و معرفت امام علیه السلام و ذات پروردگار تلاش خود و سعی خود را برای زدودن نقائص و رفع کاستی‌ها باید انجام بدهیم و کدام سخن بهتر از کلام معصوم؟! اگر ما کلام معصوم را کنار بگذاریم، حرفهای کی را بشنویم؟ این حرفهایی که می‌زنند؟! اگر ما حرف امام علیه السلام را کنار بگذاریم، وجهه حیات ما در این دنیا به چه سمتی باید باشد؟ به کدام حرف؟ به کدام صحبت؟ به مطالبی که در میان مردم رد و بدل می‌شود و در مجالس ورد سخنان است؟ به

مطالبی که صبح تا شبش حتی یک غاز هم نمی‌ارزد؟  
هان! به اینها باید توجه کنیم یا به کلام معصوم  
علیه‌السلام و مطالب اولیاء خدا و کتبی که در این  
زمینه نوشته شده؟ راهنمایی‌های که در این زمینه  
کردند، اینها را ما بیائیم و بهش عمل کنیم و این همان  
مطلبی



بود که ایشان می فرمودند که وظیفه‌ی استاد  
ارائه طریق است، یک، وظیفه دیگری ندارد دوم،  
کاری را که او می کند که همان فعل ولی الهی است  
عبارت است از اینکه به آن میزان و مقداری که او  
می خواهد، نه بیشتر، به همان میزان دستش را  
می گیرد، یا من را می خواهم تا سر کوچه ببری، خب  
دستت را بده تا ببرم، آن یکی می گوید می خواهم تا  
تو مرا تا دم میدان ببری خب تو هم بیا تا سر میدان  
می رسانم، آن می گوید می خواهم مثلا فرض کنید مرا  
را تا دم حرم ببری می گوید بیا تا حرم می برم، یکی  
هم می گوید می خواهم بیایم تا آن ولایت ببری، طبعا  
آن کسی که می گوید تا آنجا، مسافت بیشتری را طی  
می کند تا آن کسی که در همان مراحل ابتدائی و اولی  
می ماند و توشه‌ی بیشتری را باید بردارد و تسلیم  
بیشتری را باید در اختیار آن ولی بگذارد تصمیمی را  
که آن اولی می گذارد سر رسیدن به خیابان دیگر تمام  
می شود او از این طرف می رود و او هم از این طرف،  
ولی او می خواهد او را به آن نقطه برساند، لذا ما در  
دوستان و شاگردان اولیاء خدا ما مراتب متفاوتی

می دیدیم هرکس یک اندازه بود و آنها هم با همه می خندیدند با همه هم صحبت می کردند و دل همه را هم شاد می کردند، ولی هرکدام از آنها یک مرتبه داشتند تا می رسیدند به یک مرتبه‌ای که دیگر آن مرتبه فشار می خواست وارد بشود، می دیدیم که در همان جا دیگریش از آن دیگر مساله در همانجا متوقف می شد.

این روایت عنوان تمامش ریاضت است یعنی امام صادق علیه السلام در این روایت عنوان در اینجا فرموده است که مسائلی که درباره‌ی ریاضت نفس است و چه و اینها، اما کل این مساله یعنی ریاضت، یعنی مراقبه و در جلسه‌ی قبل خدمت رفقا عرض شد علت ریاضت علتش تعلق است اگر ما در این دنیا می آمدیم و به این دنیا تعلق پیدا نمی کردیم، خوب در اینجا دیگر ریاضات معنا ندارد، تعلق به این دنیاست که برای ما کدورت ایجاد کرده است، نفس ما را بسته، دیدگاه ما را دیدگاه انحصاری کرده و از آن اطلاقیت و سعه، انظار ما را به حدود و قیود درآورده است، آن جنبه‌ی اطلاقیت، آن جنبه‌ی سعه

بودن، آن جنبه‌ی عدم تعلق داشتن! خیلی این مساله، مساله بسیار بسیار عجیبی است که چطور ممکن است انسان یک اتاق داشته باشد ولی به همان یک اتاق هم تعلق دارد، ذهن او را می‌گیرد، فکر او را می‌گیرد ولی یک شخص نه! بسیار بسیار اموال دارد و لکن نسبت به آنها تعلق ندارد الان بگویند فلان مالت رفت، می‌گوید! عجب لابد جای درستی رفته، فلان مساله اینطور شد، عجب! فقط با یک عجب مطلب را تمام می‌کند.

معاویه یک مطلبی دارد راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام، می‌گوید خدا رحمت کند ابوتراب را اینجا هم دست از آن حقد و کینه‌اش بر نمی‌دارد خدا ابوتراب را رحمت کند که اگر یک کوه از طلا داشت و یک کوه از گاه آن کوه طلا را زودتر در راه خدا می‌داد، اینقدر فهمیده بود.

مرحوم آقا می‌فرمودند که این احمق چون طلا و گاه برای او تفاوت می‌کند آمده و امیرالمؤمنین را در این مقیاس قرار داده است، برای امیرالمؤمنین طلا و گاه یکی است نه اینکه فرق بکند و بیاید طلا



را زودتر بدهد کاه باشد به جایش کاه می دهد، طلا

باشد به جایش طلا می دهد، اینطور نیست که حالا

فرض کنید برای

او ارزش دارد و بیاید به خدا بگوید: خدایا  
این که برای من ارزش دارد این را زودتر در راه تو  
می‌دهم، نه! ممکن است حتی گاه را هم بیشتر از طلا  
دوست داشته باشد بالاخره آن خوردنی است و برمی  
دارد و یک الاغ اقلا می‌خورد و آن را گاو می‌خورد و  
منافعش به انسان می‌رسد ولی طلا را که نمی‌شود  
خورد! آن حیوانات اقلا گاه را می‌خوردند خود  
امیرالمؤمنین برای اسب و دامی اگر داشت می‌بایست  
گاه بخرد طلا که نمی‌تواند جلویش بگذارد! جلوی  
گاو بگذارند، همین‌طور نگاه می‌کند، ولی ما نه! نگاه  
نمی‌کنیم ما برمی‌داریم، چون ما از گاو کمتریم! شما  
یک صندوق طلا جلوی گاو بگذارید اصلا نگاه  
نمی‌کند ولی ما تا یک دانه اشرفی، نمی‌دانم چه چی  
اشرفی و از این طلاها یک دفعه جلویمان بیفتد فکر  
نمی‌کنیم مال کسی هست یا نه؟ فوراً برمی‌داریم و  
می‌گوییم خب بالاخره حق الماره است دیگر! افتاده  
در اینجا صاحبش هم پیدا نمی‌شود و شرعاً هم  
درستش می‌کنیم و بله! اینها چی است؟ این بخاطر  
تعلق است، چون این تعلق در اینجا آمده، این می‌آید

این نفس را می آورد همین که نفس آمد متوجه شد  
یعنی دور شد، یعنی کنار گرفت، یعنی از آنچه را که  
خدا نفس را بر آن وتیره و بر آن موقعیت قرار داده  
فاصله گرفت همین که تعلق پیدا کرد، چون نفس به  
طلا نباید تعلق پیدا کند، نفس به نقره نباید تعلق پیدا  
کند، نفس به زمین نباید تعلق پیدا کند، نفس به  
ساختمان نباید تعلق پیدا کند، بله، انسان برای زندگی  
برای امرارمعاش باید زمین داشته باشد باید ساختمان  
داشته باشد فرمودند: مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ سَعَةٌ دَارُهُ<sup>۱</sup> سَعَةٌ  
دَارٍ وَ وَسْعَتُ دَارٍ مِنْ سَعَادَاتِ مَرَدٍ اسْتِخْبٌ يَكُ  
شَخْصِيٌّ بِرَأْيِهِ فَرَاهِمٌ مَيَّ شُودُ مَهْيَا مَيَّ شُودُ چَهْ بَهْتَرُ  
زَنِّ وَ بَچَه‌ای اِنْسَانِ رَاحَتِ تَر بَاشَنْد، بَرُونْد تَفْرِیحْ كَنْنَدْ  
تَنوعِ دَاشْتَه بَاشَنْد هِيچِ اشْكَالِ نَدَارْد بَحْثِ بَحْثِ تَعْلُقِ  
اسْتِ، تَعْلُقِ يَعْنِي وَاقْتِي كِهْ يَكُ مَسَالَهْ پِيشِ مَيَّ آيْدِ وَ  
اِنْسَانِ مَيَّ بِيَنْدِ! عَجَب! اَلانِ اَيْنِ بَهْ خَطَرِ دَارْدِ  
مَيَّ افْتَدِ، تَكَانِ نَخُورْدِ! طُورِي نَشْدَه اسْتِ آجَرِ دَارْدِ اَزِ  
بَيْنِ مَيَّ رُودِ تُو چَرَا دَارِي اَزِ بَيْنِ مَيَّ رُوي؟ اَيْنِ مَالِ

---

<sup>۱</sup> المحاسن، ج ۲، ص ۶۱۰: عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: من سعادة الرجل يسعة منزله.

دارد ربوده می‌شود یا اینکه به یک خطری می‌افتد من چرا به خطر بیفتم؟ من چرا این مساله برایم اتفاق بیفتد؟ من چرا دستخوش این مطلب قرار بگیریم؟ پس بنابراین آنچه را که بزرگان فرموده‌اند و امام صادق علیه السلام روی این مسائل در این حدیث عنوان که عرض شد قصد داریم ریاضت را به عنوان یک مساله وسیع‌تری از آنچه که حضرت بطور خاص بیان کردند از مجموع آنچه را که استفاده می‌شود از کلمات آن حضرت آن را به این نحو بیان کنیم.

ریاضت عبارت است از اینکه انسان عملی انجام بدهد که آن عمل او را در راستای انقیاد تثبیت کند و از آنچه که موجب کناره‌گیری از اطاعت و انقیاد است انسان را دور نگه دارد به این می‌گویند ریاضت.

و این ریاضت هم که خب طبعا مراتبی دارد، مراتب مختلفی دارد، ریاضت در مورد مسائل عادی و مسائل ظاهری داریم ریاضت در مورد مسائل مثال و تخیلات داریم ریاضت در مورد ماسوی‌الله داریم

همه‌ی اینها ریاضت است و ریاضت ابتدائی این  
ریاضت از احکام تکلیفیه الزامیه است که عبارت  
است از حرمت و وجوب که انسان ترک محرمات  
کند و واجبات را اتیان کند این ریاضت، مرتبه،  
مرتبه‌ی اول است.

پس بنابراین همانطوری که مرحوم آیت الله انصاری می فرمودند کسی که به محرمات دست یازد و از واجبات روی گردان شود دیگر توقع راه خدا را نداشته باشد که حالا بخواهد به مطالب دیگر برسد و به مسائل دیگر، شرط اول حرکت در مسیر الی الله چیست؟ انجام واجبات و ترک محرمات، محرمات هم مشخص است گناهان کبیره داریم گناهان صغیره داریم واجبات هم مشخص است واجبات مؤکده داریم، واجب غیر مؤکد داریم، هر دو واجب الزامی است ولکن یکی تأکیدش بیشتر است، یکی تأکیدش کمتر است، محرمات هم همینطور حرام داریم که بالاتر است.

در مورد غیبت این همه مرحوم شهید ثانی در کتاب می نویسند که تعجب است از افرادی که از شرب خمر و قمار و شطرنج و اینها دوری می کنند البته امروز که دیگر از شطرنج دوری ندارد!!! ولی از غیبت دوری نمی کنند در حالی که حدیث است از رسول خدا که فرمودند: الغیبة اشد من الزنا<sup>۱</sup> ما هیچ

---

<sup>۱</sup> الخصال، ج ۱، ص ۶۳؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۵۷.

مساله‌ای برایمان نیست: عیبی کرده رفیقش، می‌گه،  
! می‌بینی فلانی چکار کرد؟ خبر داری؟ خبر داری  
که آنمیدونم این کار را کرده؟ خبر داری آن حرف را  
زده؟ خبر داری که فلان چیز شده؟ چرا باید بیاید  
افشا بشود؟ چرا باید بیاید فاش بشود؟ چرا یک  
شخصی یک عیبی انجام داده ... مگر ما عیب انجام  
نمی‌دهیم؟ مگر کار خلاف انجام نمی‌دهیم؟ تا آن  
کار خلافش، تا حرف خلافش را همه متوجه نشدند،  
چرا انسان بیاید آن را افشا کند؟ حرمت مؤمن  
اقتضای کتم سر نسبت به این مطالب را دارد، حالا  
تهمت که هیچی بماند آن تهمت که خلاصه اصلا،  
آن که مطلبی نیست، جای صحبت دیگر در آنجا  
نیست در مورد غیبت: ذِکْرُکِ اِخَاکِ بَمَا تَکْرَهُ جُورِی  
از برادر مؤمنش سخن بگویند که او را ناخوش آید  
این را می‌گویند غیبت، حرفی که بدش می‌آید کاری  
است که خودش دارد می‌کند، یک معامله‌ای کرده  
معامله معامله خلاف بوده، حالا شما بیائید بگویند آقا  
فلانی را دیدم معامله خلاف می‌کرد خب به تو چه  
مربوط است؟ چکار داری؟ شاید اشتباه کرده؟ شاید

نفهمیده؟ شاید مساله را نمی دانسته؟ هزار احتمال است چرا شما باید بیائید و این مطلب را بگوئید؟ حرفی را که انسان می شنود مطلبی را که می بیند مساله ای را که درک می کند باید نگه دارد تا خدا هم عیب او را نگه دارد.

فردا خدا می آید عیب او را فاش می کند، این دنیا دار مکافات است اگر عیب نگه داشتی خدا هم عیب ما را نگه می دارد، افشا کردیم خدا می آید افشا می کند و من با همین دو چشم خودم صدها مورد دیدم افرادی که در همین دنیا، صدها مورد بواسطه ی ارتباطات و وضعیت خودمان و خصوصیت موقعیت ما در زمان مرحوم آقا خب بالاخره از خیلی مسائل اطلاع پیدا می کردیم صدها مورد دیدم که افراد آمدند عیبی را فاش کردند و خدآند آنها را به همان مطلب مبتلا کرده است! به همان مطلب!! خیلی عجیب است یعنی اصلا نیازی به عالم قیامت و حساب و کتاب ندارد ها، در همین دنیا صاف خدا می آید حق انسان را می گذارد کف دستمان،



نقد، نقد می گذارد! بفرما! حالا آن طرفش هم  
بماند، این مال محرّمات و مال واجبات که باید انسان  
نسبت به اینها اهتمام داشته باشد و مضافاً به این که  
اینها می آید قلب انسان را مکدر می کند، برای انسان  
ظلمت می آورد، چقدر این بزرگان فرمودند: کفی  
للمرء ان یشتغل بعیوبه عن عیوب الناس<sup>۱</sup>، ما همین که  
بخواهیم به عیب‌های خودمان برسیم بس است،  
دیگر هی اینقدر چشم این طرف و آن طرف نیندازیم  
بینیم کی نقص دارد؟ بابا به تو که تکلیف نکردند که  
راه بیفتی، کسی که به تو مسئولیت نداده، آن  
مسئولیتی که خدا و پیغمبر و امام علیه‌السلام به ما  
سپردند آن مسئولیت رسیدن به عیوب خود ماست  
رفقا، نه عیوب دیگران، آنی که باید به عیوب دیگران  
برسد به او خواهند گفت، در گوشش می گویند که  
شما برو و به فلان مطلب رسیدگی کن، اما مسئولیت  
ما دیگر از این صریح تر نمی توانم بگویم مسئولیتی  
که بر عهده‌ی ما گذاشتند رسیدن به عیوب خود

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۹۶: یا ایّها الناس طوبی لمن شغله عیبہ عن  
عیوب الناس؛ تحف العقول، ص ۲۸۲: کفی بالمرء شغلاً بعیبه لنفسه عن  
عیوب الناس.

ماست، رسیدن به دردهای خود ماست، رسیدن به نقائص و کاستی‌های خود ماست، این شرط، شرط اصلی است و کسی که به این مطلب عمل نکند یکی از مهمترین محورهای سلوک را در زندگی خودش نصب کرده است.

سلوک دارای محورهای متعددی است که همه مهم‌اند، یکی از آنها، چند محور است چهار پنج تا محور هستند یکی همین است که انسان فقط به خود توجه کند، این یک محور است، چندتا دیگر هم هست، یکی این است که مرحوم آقا همیشه این را تذکر می‌دادند، آقا اول برو به خودت برس این که بغل دستت کی است و چکار می‌کند به تو ربطی ندارد مگر امیرالمؤمنین پیش پیغمبر می‌آمد سوال می‌کرد که ابوبکر که نشسته پیش پیغمبر این چرا نشسته یا رسول الله پیشت؟ می‌گفت؟ نه! می‌آمد استفاده‌اش را می‌کرد بلند می‌شد می‌رفت حالا پیش پیغمبر هر کی هست ابوبکر، عبدالرحمن عوف، معاویه است، سلمان است، عمار است هر کی می‌خواهد باشد، به من چی؟! مگر تو طرفت

ابوبکر و عمر است که داری میای اینجا اعتراض می کنی؟ طرف پیغمبر است آمدی و نشستی و کلام پیغمبر را شنیدی یا نشنیدی، اصلاً پیغمبر نمی خواهد حرف بزند، شنیدی یا نشنیدی استفاده ات ا کردی بلند شو برو، همین که می آیی پیش پیغمبر و می گویی آخ آخ، چرا من آمدم و ابوبکر هم هست؟ تمام شد، پیغمبر هم از دست دادی، پاشو برو دیگر این مجلس فایده ندارد بلند شو برو و دوباره بیا همین که اومدی نشستی پیش پیغمبر و گفتی آخ، بیا، آمدم یک حالی بکنیم آمدم با رسول الله یک حال و حولی بکنیم و نمیدونم بگیم و بخندیم و برایمان حدیث نقل بکند از معراج بگوید از نمی دانم چی چی بگوید داستان بگوید حکایت بگوید از امم گذشته از فلان، بهشت، جهنم، خلاصه هرچی، عمر گرفته نشسته اصلاً پیغمبر دیگر نمی تواند با ما حرف بزند، احم بکنیم... من اینها را با چشم خودم دیدم ها که دارم خدمتتان می گویم یعنی اسرار و رموز را دارم امروز برای شما بیان می کنم با چشم خودم این مطالب را دیدم و مسائلی را که از بزرگان شنیدم

همین‌ها و همین مطالب بوده، بودم و دیدم و

احساس کردم در خدمت بزرگان



که یک نفر آمد از مخالفین ایشان و بعد یکی از همان افرادی که مرحوم آقا اسمش را در کتاب نوشتند آمد وارد مجلس شد و چشمش افتاد، در حضور خود آن بزرگان شروع کرد به پرخاش کردن و تندی کردن و ناسزا گفتن به آن شخص، آخه کی به تو گفته بیای همچین کار را بکنی؟ این بزرگ نشسته، این بزرگ در اینجا نشسته، خب تو چکاره‌ای؟ خانه‌ی خودش است دلش می‌خواهد راه بدهد، نخواهد در را می‌بندد، خب کی به تو گفته که بلند شوی؟ ولی هستی؟ قیم هستی؟ وکیل هستی؟ و این بی‌ادبی‌ها بود که بعد باعث شد که مرحوم آقا فرمودند به جهنم افتاد این مساله بود امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی که می‌آمد پیش پیغمبر، پیغمبر برای ما پیغمبر است باهاش تنها برویم سفر برای ما پیغمبر است برود بالای منبر در میان جمعیت بنشینیم و به کلامش گوش بدهیم برای ما پیغمبر است برویم در منزلش و در آنجا تنها باشد پیغمبر است کسی باهاش باشد پیغمبر است، او فقط پیغمبر می‌دید، چشم علی فقط توحید می‌دید، چشم علی نظر به کثرت

نداشت، نظر به وحدت داشت و فقط یکی می‌دید و همان محبوب و معشوقش پیغمبر بود، این بود. لذا رفت و رسید و شد امیرالمؤمنین و ما همینطور داریم دور خودمان چرخ می‌زنیم

افراد می‌آمدند پیش مرحوم آقا چرا شما با مرحوم حالا اسم نمی‌برم دیگر، چی بگم آقا، یکی از بزرگان، مرد خوبی بود، مرد بسیار خوبی بود چرا شما با فلان معمم ارتباط دارید؟ با فلان معمم دیگر که سید فلان است با او ارتباط ندارید؟ چرا آقای فلان او می‌آید؟ یک دفعه من به او گفتم باباجان من تکلیفم را با شما معلوم کنم تو چکاره‌ای این وسط؟ آخر تو که بعد از سن پنجاه‌سالگی پدر ما بلند شدی آمدی، آن هم هر را از بر تشخیص نمی‌دهی، خب اگر استادی بگو ما بیائیم پیش شما، بابایمان را ول کنیم بیائیم پیش شما، خب تو چکاره‌ای؟ تو که آمدی در اینجا، آمدی نظرت را بر انظار ایشان تحمیل کنی یا انظار او را بر نظر خودت اختیار کنی؟ اگر اولی است دُمت را بگذار روی کولت و برو که نصیب نداری، اگر دومی است دیگر نونق‌ها

چیست؟ باباجان بیا اینجا استفاده‌ات را بکن و برو  
تمام شد و رفت، گفتم بگو بینم پدر من بالاتر است  
یا پیغمبر؟ این کسی که تو از او سوال می‌کنی این  
مطرودر است و مغضوب پروردگارتر است یا  
جناب ابوبکر و عمر؟ مگر اینها خانه‌ی پیغمبر  
نمی‌رفتند؟ این قضیه مربوط به سی و پنج سال پیش  
ها! بله، سی سال سی و پنج سال پیش، من سنم آن  
موقع حدود شانزده یا هفده سال بود گفتم مگر اینها  
نمی‌رفتند خانه‌ی پیغمبر؟ مگر اینها نمی‌رفتند،  
نمی‌نشستند؟ حالا چون وقتی اینها می‌روند دیگر  
فضا عوض می‌شود؟ تغییر پیدا می‌کند؟ یا نه! فضا  
همان است پیغمبر همان است این پیغمبر، پیغمبر  
است در صلح پیغمبر است در سفر پیغمبر است در  
حضر پیغمبر است در خواب پیغمبر است در بیداری  
پیغمبر است خنده هاش پیغمبر است اخم‌ها و  
قهرهایش پیغمبر است همه اینها پیغمبر است و  
همانطوری که سعدی می‌فرماید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ \*\*\* وین

عجب من عاشق این هردو ضد



هم خنده‌اش را می‌بینم ... این می‌شود نظر،

نظر وحدت، لذا از میان همه‌ی آن افراد مرحوم آقا

درآمد،

ایشان کار نداشت کی می آید منزل مرحوم  
آقای حداد؟ کی می آید؟ کی می رود؟ آن اولیاء خدا  
با آن سعه‌ی وجودی که دارند آنها موظف و مکلف  
هستند که با هرکسی بر طبق همان مرتبه حشر و نشر  
داشته باشند ما که نباید برای آنها تکلیف تعیین کنیم  
خب امروز البته مقداری از آنچه را که مورد  
نظرم بود عرض کردم و مقدار دیگری هم باقی ماند  
البته احتمال دارد باز تا محرم مجلس دیگری باشد  
ولی از باب اینکه علی کل حال احتمالات را انسان  
در نظر داشته باشد و اینها، چون دردست ما نیست،  
وقت و توفیق در دست خداست و او برای انسان  
تقدیر می کند و تمشیت امور می کند.

چند مطلب است که خب رفقا بدانند و اطلاع  
داشته باشند، البته اطلاع دارند منتهی از باب تذکر  
مناسب است که به مناسبت همین ماه ذی الحججه  
الحرام و اگر توفیق هم پیدا نکردیم در جلسه‌ی بعد  
خدمت رفقا باشیم خب محرم در پیش است نسبت  
به مسائل محرم اطلاع داشته باشیم ماه ذی الحججه  
بسیار ماه مهمی هست و نه تنها این دهه بلکه بیست

روز دیگر هم مهم است و مناسبت‌هایی که در این ماه ذی‌الحجه است، بسیار مناسبت‌های مهمی است اولاً این دهه‌ای که ما در آن هستیم دهه‌ی اتمام اربعین حضرت موسی است که در آیه‌ی قرآن هم هست می‌فرماید **وَإِعْدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ الْأَعْرَافِ، ۱۴۲**، ما ابتداء با موسی سی روز قرار گذاشتیم ولی وقتی که سی روز را تمام کرد دیدیم نه! استعداد و آمادگی برای فیوضات دیگر هم دارد لذا از او مضایقه نکردیم و در کاسه‌اش، آتش را بیشتر کردیم یک ده روز دیگر هم بر این فیوضات خودمان و الطاف خودمان به موسی اضافه کردیم و شد اربعین: فتمّ، از اول فرمود اربعین، گفت ثلاثین و بعد این ده روز را اضافه کردیم تا اینکه حضرت موسی به آن فعلیتی که باید برسد و موقعیتی که باید برسد، برسد و خلاصه این ده روز طبق کلام بزرگان این ده روز چیزهایی که نصیب حضرت موسی شد در آن یک ماه نشده بود و نتیجه آن یک ماه رفتن به کوه طور و مناجات‌ها و کذا و کذا، آن نعماتی بود که این ده روز خداوند برای او این را ایجاد کرد لذا بسیار

مهم است روزه گرفتن در این ده روز خیلی مهم است و بسیار ثواب دارد و همینطور اذکار توحیدیه که از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که روزی ده مرتبه انسان آن اذکار توحیدیه عشره را، لا اله الا الله عدد الیالی و الدهور ... الی آخر اینها را بخواند و به معانی این اذکار هم توجه کند و بداند که بالاترین دلیل بر مسالهی وحدت وجود همین اذکار دهی ذی الحجّه است.

دیگر از این صریح تر امیرالمؤمنین نمی تواند مسالهی وحدت وجود را و مسالهی صرافت وجود را و مسالهی بساطت وجود را از نظر فنی و از نظر علمی و از نظر شهودی در حکمت متعالیه و در عرفان نظری حضرت بخواهند بیان بکند، بسیار بسیار اذکار عجیبی است اینقدر این اذکار دقیق است، اگر یک ترجمه خوبی هم پیدا کردید حتما این اذکار را با آن ترجمه خودش که نشان دهندهی آن لطائف و رقائق معانی توحیدیه است بیان کند.

واقعا عجیب است حضرت می فرماید: لا اله الا الله عدد لمح العیون چه عجیب است! به اندازهی



پلکهای چشم، این لا اله الا الله است اصلا  
یعنی نه تنها تمام اعیان ثابت و تعینات خارجی اینها  
مظهر توحید هستند تمام عوارضی که عارض بر این  
اعیان می‌شوند و بر این موضوعات عروض پیدا  
می‌کنند از حرکات از سکانات، عدد ریح، بادهای، به  
اندازه‌ی بادهای، یعنی چی؟ لا اله الا الله به اندازه‌ی  
بادهای! معنا دارد؟ لا اله الا الله به اندازه‌ی شبها؟ لا اله  
الا الله به اندازه‌ی روزها؟ لا اله الا الله به اندازه‌ی  
سنوات؟ لا اله الا الله به اندازه‌ی درختان؟ لا اله الا  
الله عدد الشجر والمدر، لا اله الا الله عدد الشعر و  
الوبر به اندازه‌ی تک تک موهایی که در دنیا هست  
حقیقت لا اله الا الله وجود دارد یعنی چی؟ یعنی عدد  
لا اله الا الله؟ تسبیح شما دست بگیرید هی بگویند  
لا اله الا الله!! این است منظور حضرت!!؟ خب  
حضرت عدد یک را بگذارد بعد هم جلویش صفرتا  
طهران بگذارد، چرا اینقدر مو را بیاورد و درخت را  
بیاورد و سنگ را بیاورد، مدر و کلوخ را بیاورد و  
کرک را بیاورد و دریا را بیاورد و حرکت باد را بیاورد  
و در سحاری و ...، یعنی چی؟ یعنی تمام آنچه که

در خارج تحقق عینی پیدا می‌کند، و عوارض آنها، همه‌ی آنها تجلی توحید هستند، و ما از آنها خبر نداریم یعنی وجود حضرت حق با تک‌تک موها حضور عینی خارجی دارد نه اینکه مو حق است، مو خداست، مو، مو است وجود پروردگار جدای از این مو نیست و با این مو ظهور خارجی دارد با این باد ظهور خارجی دارد با این زدن و پلک چشم ظهور خارجی دارد با حرکت دست ظهور خارجی دارد، با وجود شب ظهور خارجی دارد و با روز ظهور دارد، این کلام کی است؟ کلام امیرالمؤمنین است برویم راجع به این مسائل فکر کنیم، این مال این دهه است بسیار بسیار مساله، مساله مهمی است ها؟! حتی این مساله در ماه رجب هم نیست! یعنی خصوص این موقعیت، اینقدر که نسبت به روزه در این دهه تاکید شده حتی در ماه رجب در روایات به این مقدار نیست و همینطور اذکار توحیدیه و توجه به توحید. و بهتر است که سالک در این ده روز به خصوص، ذهن و فکر خود را در مراقبه بیشتر به سمت توحید ببرد تا کثرات و با تعلقات و با

اشیاء خارجی، تا بتواند استفاده‌ی بیشتر بکند و این ایام دهه همان ایام الله است که در سوره‌ی ابراهیم خداوند به حضرت موسی می‌فرماید: **وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ** ابراهیم، ۵ این دهه است آنها را متوجه کن که این دهه‌ی ذی‌حجه را بسیار مغتنم بشمارند و خلاصه از این سفره‌ای که پهن شده نصیبشان را بگیرند روز هفتم این ماه روز شهادت امام باقر علیه‌السلام است که فرداست ظاهرا و همینطور روز نهم روز عرفه است که نیازی به توصیف این روز نیست. شب عرفه بسیار بسیار شب مهمی است زیارت سیدالشهدا در شب عرفه بسیار وارد است بزرگان، اولیاء خدا، مرحوم آقای حداد در شب عرفه که می‌شد زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام را می‌خواندند و به شاگردانشان هم دستور می‌دادند برای خواندن این زیارت شب عرفه، خب افرادی هم که مشرف هستند خب آنجا آنها حساب و کتابشان دیگر بلبه، بسیار بسیار پُر و با نعمات و با الطاف دیگر بسیار فائزی است، که خداوند توفیق کند همه را که مشرف باشند و اگر هم نه، باز مطلب به جای خودش





باقی است ولایت امام علیه السلام ولایت  
سعی است اختصاص به جایی، دون جایی ندارد و  
آن با دلها مرتبط است و دلها را به سمت خود  
می کشاند آن دلهایی که قابل باشند و لایق باشند،  
می کشاند آنها را به سمت خودش.

و روز عرفه روزه اش بسیار بسیار مؤکد است  
البته اگر انسان ضعف او را بگیرد و نتواند دعای  
بعد از ظهر روز عرفه را بخواند و اعمال او را البته  
اعمال آن روز فقط صرف دعای سیدالشهدا نیست  
دعاهای دیگری هم در روز عرفه هست که در مفاتیح  
است و آنها هم بسیار مؤکد است بسیار بسیار مؤکد  
است بهتر است که روزه نگیرد ولی اگر خب می تواند  
بگیرد و آنها هم بخواند، نه، مخصوصا در این ایام که  
روزها خب کوتاه است و چندان شاید برای انسان  
سخت و مشکل نباشد روزه گرفتن. دعای روز عرفه  
از سیدالشهداء، بسیار بسیار دعای عجیبی است  
و بزرگان این دعا را همه می خواندند و به  
شاگردانشان هم توصیه می کردند خود مرحوم آقا در  
خیلی از سنوات ما را جمع می کردند در منزلشان و

ما می خواندیم به اصطلاح این دعا را و بقیه هم به اصطلاح گوش می دادند، این که در مجالس فعلا رسم شده است که هر کسی یک مفاتیح دستش می گیرد و می خواند این کار را نکنید و کنار بگذارید دعا باید یک نفر بخواند اگر شخص خودش دعا می خواند خوب برود در منزل خودش دعا بخواند و اشکال ندارد برود در منزلش، مسجدی، جایی، بیرونی، می خواهد با خودش خلوت کند، تنها باشد، خیلی خوب است و اگر چند نفر مثلا در مجلسی دعا خوانده می شود یک نفر بخواند و بقیه توی دل با او بخوانند این اثرش زیادتر است از اینکه انسان خودش دست بگیرد و خودش هم دعا بخواند و همینطور در سایر دعاها، فرق نمی کند، آن تأثیر بیشتری دارد و تمرکز بیشتری برای انسان حاصل می کند، دعای روز عرفه بسیار مهم است و دعای سیدالشهداء در روز عرفه که واقعا اصلا دریاهایی است از معرفت که چطور حضرت تمام وجود خود و شراشر وجود خود را در این نظام میاید و همه را رو می کند و دست قدرت پروردگار را در ایجاد و

تکامل و استقرار حیات و کیفیت دستگیری و هدایت  
و اینها واقعا عجیب واقعا عجیب حضرت بیان  
می کند در این دعا، کسی که این را بخواند و به معانی  
او توجه داشته باشد متوجه می شود که تمام حرکات  
ما بدون عنایت خدا انجام نمی گیرد؟! تمام آن توجه  
ما تا عنایت خدا نباشد فایده ای ندارد، یک عنایت اگر  
سلب بشود هزارتا مانع پیش می آید، یک مانع پیش  
می آید و انسان را منع می کند، یک مانع پیش می آید  
انسان را نمی گذارد این کار را انجام بدهد، یک مانع  
پیش بیاید انسان به آن مقصدی که باید برسد  
نمی رسد، یک مانعی پیش بیاید انسان نماز  
نمی خواند، یک مانع پیش بیاید انسان دعا  
نمی خواند، یک مانع پیش بیاید انسان توجه ندارد،  
این مانع ها را کی برطرف می کند؟ حضرت در این  
دعا همه را بیان می کند می گوید خدایا تو دست من  
را گرفتی آنچه را که برای من لازم است پیش آوردی  
آن موانعی را که هست یکی یکی خودت برمی داری  
و من نمی دانم،

من الان در این مجلس حضور پیدا کردم اما

خبر داریم هزارتا مانع برداشته شده تا ما آمدیم  
اینجا؟ نه، می‌گوییم سوار ماشین شدیم و روشن  
کردیم و آمدیم! هزارها مانع بوده که ما خبر نداریم  
یکی از آنها وقتی

روشن می شود، عجب! ایا! اگر این قضیه  
اتفاق می افتاد، خب ما نمی توانستیم به این برسیم  
منتهی همه را خدا مخفی نگه داشته است می گوید  
تو دلت را صاف بکن دیگر کارت نباشد ما خودمان  
موانع را برمی داریم، دیگر خیلی راحت، کار را  
راحت کرده خدا برای ما، می گوید همه ی بارها را ما  
برمی داریم تو داری چکار می کنی؟ ما فقط از تو یک  
جو دل صاف می خواهیم یک جو همت می خواهیم  
یک جو صدق می خواهیم، بقیه ی کارهایش با ما،  
کسی نیامده به تو بگوید بیل بردار و بیل بزن و کلنگ  
بزنی! این کلنگ ها را ما می زنیم تو فقط صفا داشته  
باش بعد ما تو را هُلت می دهیم، زمین را صاف  
می کنیم، برایت هموار می کنیم، آنچه را که به درد  
می خورد در سر راهت قرار می دهیم، آنچه را که مانع  
برای حرکت توست از جلوی پایت برمی داریم،  
همه ی این کارها را ما داریم انجام می دهیم، تو  
می گویی به به ما سالکیم، ما داریم خدایا در راه تو  
می رویم! بیا بابا نگاه کن بین چه خبر است! آن وقت  
سر از شرمندگی به زیر می اندازیم و دیگر نمی توانیم

تو روی خدا نگاه کنیم! تو روی بزرگان نمی توانیم  
دیگر نگاه کنیم، عجب! ما کجا بودیم و تقاضامان  
نبود

ما نبودیم و تقاضامان نبود \*\*\* لطف تو ناگفته‌ی

ما می شنود<sup>۱</sup>

تو از قبل همه را آماده کردی، تا ما را در این  
بستر قرار دادی. یک سوال از شما می کنم اگر مرحوم  
آقا نبود و این سلسله نبود و این بزرگان نبودند ما  
الان چکار می کردیم؟ خب بله خدا ممکن است راه  
دیگری قرار بدهد منتهی فرض این است که اگر راه  
خدا همین بود می گفت همین است و جز این نیست  
و من هم این را برمی دارم، اگر این بزرگان نبودند و  
مطلب را نرسانده بودند، این مطالب از کجا به ما  
می رسید؟ ما اگر می خواستیم دنبال خدا برویم چه  
می کردیم؟ به این حرفها می رفتیم گوش می دادیم که  
دارید می بینید، به این مسائل ...؟ هان! کی برای ما  
یک همچین مردی را آورد که بیاید حتی در حالی  
که او را عمل کرده بودند توی رختخواب بود،

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۲۹: اعتراض مریدان در خلوت وزیر.

بیاید کتاب بنویسد برای شما؟ کی این کار را کرد؟ در  
وقتی که او را عمل کرده بودند و در رختخواب بود،  
رفتیم گفتیم آقا جان، حالا دیگر دست بردار، گفتند:  
دست برداریم چکار کنیم؟ الان یک دو صفحه  
می توانیم بنویسیم، کی این کار را کرد؟ کی این شوق  
را انداخت؟ کی این فکر را انداخت؟ کی این همت  
را انداخت؟ کی آن درد را انداخت؟ اینها را خدا  
توفیق بدهد یک روزی ما بفهمیم، یک روزی متوجه  
بشویم، می دانیم نمی گویم نمی دانیم رفقا می دانند  
الحمد لله همه اهل فضل و درک و اهل مطلبند،  
می دانند، اما بهتر بفهمیم یک مقدار بیشتر بفهمیم آن  
دردی را که در طهران به من فرمود که اگر تمام بدنم  
را قطعه قطعه کنند یک خط از آنچه را که نوشتم  
دست بر نمی دارم آن را ما برویم بفهمیم، آن را درک  
بکنیم، آن مساله بدست بیاید، آن وقت مطلب جور  
دیگری خواهد شد، حال و هوا تغییر پیدا خواهد  
کرد،

روز عید قربان یکی دیگر از فرصت های این

ماه ذی حجه است بسیار بسیار روز مهمی است و





روزی است که خدآند آن دو روز را عید اعلام کرده است. اول عید فطر است که بعد از یک ماه روزه و ضیافت الهی و پذیرایی و چه و چه و اینها، بعد آن پاداشی را که خدآند می دهد آن پاداش را در روز عید فطر با خواندن نماز عید فطر الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و شرفا و کرامتا و مزیدا<sup>۱</sup> خدایا امروز را تو روز عید اعلام کردی و باید هم امروز روز عید باشد چرا؟ چون ما از ضیافت تو برگشتیم آمدیم در خانه ی تو و مورد ضیافت تو قرار گرفتیم یک ماه پاک شدیم صاف شدیم تجرد پیدا کردیم کثراتمان یک خورده کم شد تعلقاتمان یک خورده کم شد، توی ماه رمضان راحت تر آدم دست توی جیبش نمی کند؟ این همان است، توی ماه رمضان حالت بکاء برای انسان بیشتر و راحت تر پیش نمی آید؟ این همان است، توی ماه رمضان انسان از خود گذشتگی بیشتر ندارد؟ انصاف و رحم و عطوفتش بیشتر نیست؟ اینها همه اثرات چی است؟ اثرات این ضیافت الهی است

---

۲۱. اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

هرکی بر طبق مرتبه‌ی خودش و بر طبق آن میزانی که نسبت به آن میزان عمل می‌کند هرکس یک جور است، بعد، امروز روز عید است و بزرگان که خب شنیدید دیگر در کتاب، مرحوم آقا نوشته اند که اینها اصلا بلند می‌شدند به عنوان شکرگذاری به زیات ائمه می‌رفتند بلند می‌شدند می‌رفتند نجف می‌آمدند کربلا زیارت سیدالشهداء، حضرت ابوالفضل، می‌رفتند زیارت کاظمین علیهم‌السلام بعد سامرا و حضرت سیدمحمد پسر امام علی النقی علیه‌السلام که در درباره آن حضرت داریم که حضرت تالی تلو امام بود (حضرت سیدمحمد در راه سامرا که در قریه‌ای به نام بلد هستند) و بعد به سایر امامزاده‌ها می‌رفتند حضرت حمزه، حضرت قاسم که در همان کربلا هستند اینها همان‌هایی هستند که می‌گویند که ضدولایت هستند!! اینها همانها هستند، واقعا چقدر باید کسی بی‌دین باشد و بی‌وجدان باشد، حالا دین نداری، نداشته باش وجدان داشته باشد، اینها همان‌هایی هستند که ضد ولایت هستند!! و خیلی با ائمه سروکار ندارند

این بزرگان می‌رفتند چی؟! می‌رفتند به  
عنوان شکرگذاری. روز عید قربان هم همین است  
یعنی خدایا این ده روزی که ما را در ایام‌الله خودت  
وارد کردی در این ضیافت آوردی یک ماه اربعین  
موسی را طی کردیم، این ده روز هم رویش شد چهل  
روز حالا که در روز عید قربان هست، خیال نکنید  
فقط این برای افرادی است که در عرفات و منی و  
مشعر و اینها هستند آنها حساب و کتاب خودشان را  
دارند و بدانیم ما که همان ملکوتی که بر آنجا حاکم  
است، همان ملکوت برای کسی که مواظب باشد و  
مراقب باشد و در این ایام عمل کند به آنچه را که  
دستور است آن ملکوت بر ملکوت این هم ثبت  
خواهد شد، یعنی این هم مکه رفته این هم عرفات  
رفته این هم مشعر رفته این هم ذبح کرده لذا در روز  
عیدقربان مستحب است انسان ذبح کند مکه نرفته  
ولی ذبح مستحب است، مخصوصا برای حاج در  
سنوات بعد، بعد از آن سال هر سال که موفق برای  
زیارت حج نمی‌شود در روز عیدقربان این ذبح را  
بکند که مشمول این تأثیر ملکوتی که در آن موقعیت

خاص برای افراد، خداوند در نظر گرفته، این هم  
مشمول او بشود لذا آن ملکوت بر نفس این تأثیر  
می‌گذارد. لذا در روز عید قربان بسیار بجاست که  
همه نماز عید قربان را بخوانند حالا یا فرادی بخوانند  
یا دسته‌جمعی آن دیگر هر کسی میل

خودش هست.

اذکار توحیدیه در صبح عید، آن اذکار تا غروب روز دوازدهم هم ادامه داشته باشد، یعنی انسان آن اذکار را بهتر است و بسیار استحباب دارد و اولیاء خدا این را حتماً می‌خواندند آن اذکار را بعد از نماز صبح که همان نماز عید است، می‌خواند نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء یازدهم و دوازدهم و غروب، دیگر آن تمام می‌شود و روز سیزدهم دیگر آن اذکار را نمی‌خواند این هم مربوط به روز عید قربان، روز دیگر روز غدیر است که دیگر آن روز، روز تجلی ولایت است و ظهور ولایت است و روزی است که مربوط به امیر المؤمنین علیه السلام است که رسول خدا فرمودند: افضل اعیاد امتی عید غدیر<sup>۱</sup>، افضل اعیاد امت من عید غدیر است (یا غدیر خم، عید ندارد طبق این روایت) این روایت، روایتی است که از پیغمبر نقل شده و این روایت مشخص است و مسلم است، آن دینی که ولایت

---

<sup>۱</sup> الأمالی (للصدوق)، ص ۱۲۵: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یوم غدیر خم أفضلُ أعیادِ امتی.

ندارد آن دین صفر است این را می‌خواهد پیغمبر  
بفرماید عیدقربان و عیدفطر بدون عیدغدیر صفر  
است، روزه بدون ولایت علی صفر است، ربات  
است، عروسک، ربات، مجسمه، نماز بدون ولایت  
امیرالمؤمنین آن نماز ربات است و مجسمه است و  
فایده‌ای بر آن نماز مترتب نیست مَهر ولایت در  
هرجا که بیاید آن عمل جان می‌گیرد ملکوت پیدا  
می‌کند روح پیدا می‌کند آن مَهر ولایت که نیاید آن  
نماز می‌شود چی؟ ورزش، نرمش، ورزش نمی‌کنید  
در صبح یا شب؟ این می‌شود چی؟! می‌شود نماز  
ورزش! روزه وقتی که مَهر ولایت امیرالمؤمنین بیاید  
روح می‌گیرد اگر مَهر علی نیاید می‌شود رژیْم، بله  
رژیْم، حج اگر مَهر ولایت علی بیاید آن حج می‌شود  
حج ابراهیم حج موسی حج پیامبر حج اولیاء الهی  
می‌شود و اگر مَهر امیرالمؤمنین نیاید زیر آن حج آن  
حج می‌شود چی؟ سفر و تنوع و نگاه کردن به  
ساختمان و این طرف و آن طرف رفتن البته الان که  
همه اش اینطور شده و ما در این سفرهایی که بودیم،  
دراینها الحمدلله از این مسائل که خب بوده، موقع

نماز که می‌شود آن آخوند کاروان می‌گوید آقا بلند شو از این نماز شب عرفات فیلم بردار و عکس بردار و ... این هم شب عرفه‌مان، روز عرفه هم که خوب معلوم است بله، چه هست و چه نیست و بعد هم که تمام این مراسم همه عکس و فیلم و نمی‌دانم پرداختن به مسائل انحرافی و دور شدن از معنا، یکی در همه‌ی مدت عمرش یک بار خدا بهش توفیق بدهد بیاید مکه و برود آنها را ببیند و آن مسائل را ببیند و آن جاهایی که پیغمبران پا گذاشتند برود آنها را ببیند و بعد بیاید خودش را با چه چیزهایی مشغول کند!! با چه مسائلی خودش را مشغول کند!! دیگر این بدبخت‌ترین فردی خواهد بود که دستش از نعمتهای الهی کوتاه شده خدا به همه‌ی ما فهم بدهد، یک قدری، یک قدری فهم بدهد، یک قدری شعور بدهد، تا اینکه ما مسائل را بتوانیم بهتر بفهمیم خلاصه بله! مطلب، خیلی مسئولیت، مسئولیت سنگینی است.

علی کل حال روز عید غدیر روز ولایت

امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و باید این مساله شعار





ولایت امیرالمؤمنین باید شعار بشود امروزه  
بحمدالله بخاطر همین مسائل وحدت بین شیعه و  
سنی کم کم دارد این قضیه فراموش می شود و باید  
گفت مساله وحدت که چه عرض کنم ما داریم فناء  
در تسنن پیدا می کنیم، نه وحدت، وحدت کارمان  
گذشته و خیلی دور شدیم دیگر مساله مساله افناء در  
تسنن و فانی شدن در جناب ابوبکر و عمر دارد الان  
این اتفاق می افتد، این مساله دارد اتفاق می افتد، آن  
از خدا بی خبرانی که تیشه برداشته اند و به کمر تشییع  
تیشه دارند می زنند فقط خدا جزایشان را بدهد، به  
اسم شیعه که اینها به هر عنوانی اسم امیرالمؤمنین  
ممنوع می شود صحبت از ولایت ممنوع می شود،  
صحبت از خلافت ممنوع است همه ی اینها ممنوع،  
ممنوع که چی یعنی؟ دل کی را می خواهیم بدست  
بیاوریم؟ دنبال کی می خواهیم بگردیم؟ از چی  
می ترسیم؟ دین ولی دارد، ولیش هم حی است،  
حاضر است، ما باید بفهمیم خدای ناکرده در خطوط  
قرمز وارد نشویم و از خط قرمز نگذریم و مورد  
غضب ولی حی مان قرار نگیریم مساله ولایت

امیرالمؤمنین با دُم شیر بازی کردن است، آن وقت نمی‌دانیم از کجا خوردیم، آنم که بسیار خب، حالا بازی می‌کنید بسیار خوب حالا می‌فهمید دنیا دست کی است؟ با دُم شیر بازی نکنیم.

غدیر را باید به همه‌ی دنیا اعلان کنیم نه مثل آن مردک بیائیم و بگوئیم که غدیر یک فرع فقهی است که در هر فرع فقهی اختلاف وجود دارد، بی‌شعور، غدیر فرع فقهی است؟ یا مهمترین مساله‌ی اصولی در اعتقاد شریعت و در اعتقاد دیانت ما است؟ اینها آنهایی هستند که کمر ولایت را می‌شکنند و آنهایی هستند که امیرالمؤمنین می‌فرمایند که کمر مرا شکستند، این افراد!! یک فرع فقهی است، بله، در آن اختلاف است مثل سایر فروع فقهی!! تو کور بودی و ندیدی که رسول خدا فرمودند که: ما نودی بشیء مثل ما نودی بالولایه<sup>۱</sup> هیچ بنائی در اسلام شعار قرار نگرفت الا اینکه بناء ولایت بالاتر از همه‌ی آن ابنیه بود و مورد اهتمام

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۱۸: عن ابي جعفر عليه السلام قال: ... و لم يناد بشيء كما نودی بالولایة.

پروردگار از همه‌ی بناء، از نماز بالاتر، از روزه بالاتر،  
از حج بالاتر از هر چی که بگی! اینها را شما ندیدید؟  
حالا نگوئیم! حرف نزنیم! نه نباید این حرفها بزنیم!  
وقتش ... وقتش کی است؟ وقت این حرفها کی  
است؟ وقتی خود حضرت ظهور کند؟ اینها مسائلی  
است که انسان باید متوجه باشد و ما باید بدانیم که  
شیعیان امیرالمؤمنین به حرفهای این و آن نگاه  
نمی‌کنند به حرفهای بزرگان نگاه می‌کنند، شیعه‌ی  
امیرالمؤمنین تکلیفش را از اولیاء خدا و عرفا  
می‌گیرد، آن عارفی که علی را شناخته آن ولی‌خدایی  
که علی را شناخته، ما تکلیفمان را از آنها می‌گیریم،  
نه از این حرفهایی که هر کسی صبح بلند می‌شود و  
ده جور حرف می‌زند صبح ظهر و شب سه قسم و  
سه جور و برحسب مصلحت و منافع و دنیا و شأن  
و شخصیت، تنها چیزی که در میان نیست مساله‌ی  
امام زمان است و مساله‌ی حقوقی که آن حضرت بر  
گردن ما گذاشته است. فقط همین، غیر از این که  
چیز دیگری نیست، لذا باید این مساله‌ی غدیر را  
هرچه بیشتر به آن اهتمام داشت و باید طبق آنچه را

که بزرگان فرمودند پنج روز را باید به عنوان سنت  
عید گرفت باید رفقا به این مساله اهتمام داشته باشند  
و این پنج روز را چهار روز از قبل و ختم می شود به  
روز هیجدهم و در این مجالس از مطالبی که مورد  
توجه مکتب هست و

امیرالمؤمنین روی آنها نظر دارد باید از آنها  
گفت فقط تنها آدم راجع به امیرالمؤمنین شعر بخواند  
فایده ندارد شعر خواندن خب آدم یکی دو تا سه تا  
اما نه هی دیگر تمام مجالس این حرفها را بزند! آن  
مطالبی که مورد نظر حضرت است، اعتقادات ما  
است، روش زندگی ما است، کیفیت سلوک است،  
مبانی ما را محکم می‌کند، از این مطالب، مطالب  
حیاتی، کلیدی، اساسی، در قالب شعر، در قالب مقاله  
در قالب داستان در قالب سخن و کتابت، انسان در  
این مجالس بیان کند خیلی مجالس طول نکشد که  
باعث ملالت بشود در حدی که نشاط برقرار باشد و  
مخدرات که شرکت می‌کنند باید با زی درخور  
مجلس ولایت شرکت کنند، از لباس‌هایی که  
لباس‌های نامناسب است پرهیز بشود مجلس ولایت  
امیرالمؤمنین با مجلس عروسی و اینها تفاوت می‌کند  
فرق می‌کند و از مقام تظاهر و نشان دادن‌ها و سُمعِه  
پرهیز بشود چشم و هم‌چشمی نباید باشد،  
خصوصیت مجالس و نوع مجالس بنحوی باشد که  
تقریبا در یک سطح و در یک میزان این مجالس

برقرار بشود تفاضلی بین فردی و بین فرد دیگری نیست، هرکسی آمادگی دارد.

خلاصه این مسائلی که قبلا هم صحبت شده راجع به اینها، رفقا هم به این مطالب توجه می کنند باید مجلس امیرالمؤمنین را عالم گیر کنیم یعنی همه ی دنیا باید روز .... البته الان خیلی جاها دارند این کار را انجام می دهند در خیلی از کشورها این مجالس غدیریه هست الحمدلله و باید در همه جا نسبت به این مساله اهتمام داشته باشند تا اینکه مساله ولایت اعلان بشود به همه جا اعلام بشود آن ندایی که برای رسول خدا آمد آن ندا امروز برای ما است یا **أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ المائدة، ۶۷** اگر امروز ولایت علی را اعلان نکنی اصلا رسالت ما را انجام ندادی تمام شد و رفت، آن **بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** الان برای ما آمده، مگر ما به رفقا نگفتیم که این آیات برای همه است؟ مگر صحبت مطالب نشده است؟ تمام آیات قرآن از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس تمام این آیات یک یک برای ماست به ما نازل شده قرآن به من نازل شده به شما نازل شده به شما نازل شده به

تک تک ما آیات قرآن نازل شده منتهی هرکسی بر طبق مرتبه‌ی خودش این آینه‌ای که قرآن را به بقیه پخش کند و منتشر کند کی بوده؟ رسول الله بوده، نه اینکه قرآن بر رسول خدا نازل شده و بس، فقط ما بیائیم بگوییم خب این قرآن بر پیامبر نازل شده، حالا ما می‌خوانیم، اینکه چیزی نیست این روزنامه است! آیه‌ی قرآن بر من و شما یک یک نازل شده است و در روز قیامت قرآن می‌آید و مخاطمه می‌کند و طرح شکایت و دعوا می‌کند که این فرد مرا کنار گذاشت این حرفها شوخی نیست، روایت داریم از خودم نمی‌گویم، که در روز قیامت قرآن می‌گوید: اهلونی اینها مرا مهمل گذاشتند، کنار گذاشتند، به من عمل نکردند، گوش ندادند و مرا نخواندند این آیه‌ی **یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** همین الان بر ما آمده، ای فردی که داری صحبت می‌کنی و ای کسی که داری می‌شنوی اگر این را ابلاغ نکنی ابلاغ نه اینکه حالا بلندشوی بلندگو بیآوری سرو صدا کنی! نه، هر کسی در آن وضعیت خودش باید این مطلب را بگوید به همسایه بگوید اعلان کند، جوری باشد



در محل، درجا، این وضعیت .... خیلی ما داریم

عقب می‌رویم، خیلی داریم عقب می‌رویم!



این را اگر نکنی، تو تا به حال نماز نخواندی،  
تو تا به حال روزه نگرفتی، تو تا به حال حج انجام  
ندادی، تو تا به حال صدقه ندادی، **فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**  
یعنی همین دیگرهان؟! یعنی نه نماز را به مردم  
گفتی، نه روزه را گفتی و نه حج را پس ما چی؟ ما  
هم همینطور نه نماز خواندیم، نه روزه گرفتیم، این  
همان معنای ولایت است، اگر ولایت بود نماز هست  
و اگر ولایت نبود چیست؟ نرمش، ورزش، این  
است! اگر ولایت بود پای پرونده‌ی ما، ما عبدیم والا  
اگر ولایت نبود چی هستیم؟ فرعون، نمرود، شداد  
هستیم، شوخی هم نداریم، این معنا معنای حقیقی  
ولایت است، لذا بزرگان آمدند و این سنت را  
گذاشتند و ما هم باید از این سنت تبعیت کنیم خب  
مسائل دیگر هم بود ولی من دیگر خسته شدم و  
انشاءالله امیدواریم که تا قبل از محرم هم باز مجلسی  
باشد که قدری هم راجع به مسائل عزاداری  
سیدالشهداء و کیفیت عزاداری و اقامه‌ی عزا و  
مصیبت و برداشتی که انسان از این مجالس می‌کند با  
توجه به مطالبی که گوشه و کنار شنیده می‌شود،

انشاءالله برای رفقا عرایضی را عرض کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد